

## لغت موران (جلسه ۱۲)

فصل بعدی‌ای که در لغت موران هست، اول به صورت متن تا یک جایی‌اش را می‌خوانم، متن مهمی است و در آن رمز و کلید و این‌ها زیاد است، می‌فرماید که «کسی را با ملوک از جن مؤانست افتاد» یک نفر با پادشاه جنیان یک انسی برقرار کرد «او را گفت تو را کی ببینم؟» گفت کی می‌توانم تو پادشاه جنیان را ببینم؟ «گفت اگر خواهی که تو را فرصت التقاء باشد» اگر فرصت این نزدیکی را لقاء می‌خواهد باشد «قدری از کندر بر آتش نه» یک مقداری کندر بر آتش بگذار «و در خانه هرچه آهن پاره است و از اجساد سبعة هرچه صدا دارد بینداز، "والرجز فاهجر"» می‌گوید در خانه هرچه آهن پاره هست، و اجساد سبعة در بحث علم کیمیا یک معنایی دارد، طلا و نقره و سرب و روی و مس و آهن و قلع و خارصینی، خارصینی ظاهراً به معنای روی است یا مثلاً اکسید روی است، که این‌ها چیزهایی بوده که در علم کیمیا از آن استفاده می‌شده. این اجساد سبعة یکی دو تا ویژگی‌ای که دارند این است که بر روی آتش ذوب می‌شوند، ولی از بین نمی‌روند! برعکس بعضی چیزها مثل گوگرد و نشادر و زرنیخ و همچنین چیزهایی که بر آتش بخار می‌شوند، اجساد سبعة از بین نمی‌روند و این ویژگی مهم آنهاست. یکی از ویژگی‌های دیگری که دارند این است که نیست چکش‌خوار هستند هر کاری هم بکنی با چکش هم از بین نمی‌روند، کلاً ویژگی آنها از بین نرفتن است! از بین نمی‌رود و بخار هم نمی‌شود، یک همچنین ویژگی‌ای به عنوان ویژگی اجساد سبعة است.

می‌گوید آهن پاره و اجساد سبعة و چیزهایی که سر و صدا دارد را باید کنار بگذاری «و به سکونت و هرچه بانگ دارد دور کن به رفق» این‌ها را به رفق و سکونت و آرامش (کنار بگذار)، و آن تهذیب‌هایی که باید با رفق انجام شود، خلاصه یک کاری نکن که داد این چیزها در بیاید، چون یک موقع از این آهن پاره‌ها را دیده‌اید آدم یک جوری برمی‌دارد که همه چیز روی همدیگر می‌ریزد و انقدر سر و صدا می‌شود، یک موقع هست با یک آرامشی مثل اینکه کسی خوابیده باشد، آدم با یک آرامشی می‌زند و صدلی‌ها را برمی‌دارد از اینور به آنور می‌کند و خیلی آرام این کار را انجام می‌دهد که سر و صدا به پا نشود، می‌گوید این‌ها را «دور کن به رفق، "و اصفح عنهم و قل سلام"» این‌ها را (و اصفح عنهم) صفا کن، از آنجا دوری کن آن موقع (و قل سلام) سلام بعد این می‌شود که باید صفا کنی بعداً بگویی سلام «پس به دری بیرون نگر» آن موقع این کارها را که کردی یک دری هست در بیرون به آن نگاه کن «بعد از آنکه در دایره نشست باشی» یعنی در این دایره‌ای که نشسته‌ای به آن در بیرون نگاه کن «چون کندر سوخته شود مرا ببینی» وقتی کندر سوخته شد مرا می‌بینی «لغیر هم المثل السوء» برای غیر آدم‌هایی که این کار را می‌کند مثل سوء است مثل بدی است.

خلاصه داستان را دوباره می‌گویم: در ادامه داستان معلوم می‌شود که این ملوک از جن، رب العالمین است که می‌خواهد به ملاقات حق برود، و وقتی می‌خواهد برود می‌گوید یک کندری است این را بسوزان و بعد این آهن پاره‌ها و همه چیزهایی که سر و صدا دارند را از خودت دور کن، این‌ها رجز هستند، این‌ها نجاست‌اند، این‌ها مانع‌اند، این‌ها را با رفق دور کن و بگذار آن کندر هم بسوزد، و ضمن اینکه در دایره نشست‌ای به دری در بیرون نگاه کن، اگر دیدی این کندر سوخت و تمام شد آن موقع مرا می‌بینی.

این حکایتی از لقاء حق است که با تمام رموزش که باید بیان شود، رموز مهمی هم دارد این بحث، در درجه اول من یک نکته‌ای راجع به اجساد سبعة و این‌ها گفتم، یک نکته‌ای راجع به کندر هست که کندر را در خیلی از این مباحث، این‌ها نماد نفس اماره می‌گیرند (نماد نیست برای نفس اماره) وقتی این‌ها در علم کیمیا و این‌ها می‌نویسند یک همچنین منظوری دارند، دیدید که مثلاً می‌گویند در خانه کندر بسوزانید جنیان شیر را دور می‌کند! خیلی از این طب‌های سنتی هم می‌گویند (این در ادبیات نماد نفس اماره هم هست) ضمن اینکه کندر و دود شدن آن، مثلاً این جنیان شیر را که می‌توانند روی نفس اماره کار کنند را دور می‌کند، همه جنیان را دور نمی‌کند. حالا من نمی‌خواهم تشویق کنم به این کار، البته ظاهراً حاج جاودان و این‌ها نظر مساعدی هم دارند راجع به اینکه حالا کندر به خصوصی هم باید باشد و سوخته شدنش در خانه بی‌تأثیر نیست، ولی در فضای عرفانی کندر نماد نفس اماره است. یک بحثی هست که می‌گویند نفس اماره برای سوختن باید در آتش ریاضت قرار بگیرد تا این حالتش بخار شود، و ذرات اندکی هم که از آن باقی می‌ماند بخار شود.

اینجا یک نکته جدی‌ای سر بحث ریاضت وجود دارد در فضای سلوکی، که البته لغت موران هم از اول گفت که این رساله در نهج سلوک است، یک چیزهایی هست که بعداً می‌گویم که باید با آهستگی و رفق و مدارا (که البته در خود ریاضت هم این هست) باید این‌هایی که سر و صدا می‌کنند، بالاخره منیت هست، حسد است، شهوت است، شهوت خوردن است، شهوت خوابیدن است، یک رفق و مدارایی در آتش ریاضت باید بسوزد، انسانی که ریاضت نمی‌کشد، ورزش نمی‌کند، باشگاه نمی‌رود، اینکه یک مقداری در ذهن او بیاید که بالاخره بدون ورزش هم می‌شود عضله‌های قوی‌ای داشت، این تا حدی یک خرد خامی است که انسان دارد. امیرالمومنین در این زمینه چون دست افشانی نهج البلاغه است، البته این ریاضت‌ها هست و برای کسی به درد می‌خورد که «لَا تُنَجِّعُ الرِّيَاضَةُ إِلَّا فِي نَفْسٍ يَقِظَةٌ» ریاضت برای کسی سودمند است که خودش بیدار است، وگرنه همینجوری یکسری گرسنگی و تشنگی و یکسری کارهایی را صرفاً خودش (فی حد نفسه) یک اتفاقی را در انسان ایجاد نمی‌کند، مثل این می‌ماند که «لَا تُنَجِّعُ الرِّيَاضَةُ إِلَّا فِي نَفْسٍ يَقِظَةٌ وَ هِمَّةٌ» دقیقاً در نفسی که اهل همت بیدارند ریاضت‌ها برای آنها فایده دارد، اما نکته این است که به هر جهت باید در خوردن، آشامیدن، در خوابیدن، در پوشیدن، بگردد و اقدام‌هایی به ضد بکنند، این اقدام به ضد که حضرت امام خیلی توضیح می‌دهند، به هر جهت اگر حسود اقدام به ضد کند، اگر به شهوانی اقدام به ضد کند، اگر از خواب بیدار نمی‌شود باید اقدام به ضد کند و جریمه‌هایی برای خودش در نظر بگیرد.

خود شریعت که گفتم از لطائف کارهای اقدام به ضد سلیقه‌ای، (عرض می‌کنم چگونه است سلیقه‌ای نیست) از الطاف شریعت خودش ریاضت است، یک موقعی هست شما باید بلند شوید و نماز صبح بخوانید، باید روزه بگیرید، یکسری باید است که حدود الهی قرار می‌گیرد و شما باید آن کار را انجام دهید، اینجوری نیست که من یک باشگاهی ثبت نام کردم حالا پولش را هم دادم و دلم نمی‌خواهد اصلاً بروم، نه اینجوری نیست. اصلاً خود شریعت ریاضت نفس است روایت است «الشَّرِيعَةُ رِيَاضَةُ النَّفْسِ» شریعت در خود ریاضت نفس دارد، بالاخره شما یک چیزهایی را واقعاً نمی‌توانید ببینید، یک چیزهایی را باید ببینید، یک چیزهایی را باید نشنوید، ولو اینکه هوسش در دل انسان وجود داشته باشد نباید ببیند، نباید بشنود، نباید بخورد، نباید و نباید... این از الطاف شریعت است که انسان را برای بحث ریاضت آماده می‌کند، اتفاقاً متد دست او می‌دهد که چگونه باید ریاضت بکشد، و باید این کار را بکند و متد آن را هم می‌فهمد. شما نگاه کنید کسی که روزه می‌گیرد اصلاً در خود اقدام برروزه متدش درآمده، اگر واقعاً به حرج می‌اندازد باید هم فشار بیاورد و هم نباید به حرج بیندازد، اگر به حرج بیندازد روزه درست نیست، روزه که خودش یک گونه مهمی از اقسام ریاضت است، شما می‌بینید که خودش متد آن را دستش می‌دهد. شما چگونه صحنه‌هایی را نمی‌بینید و نباید ببینید، این‌ها به شما متد می‌دهد بر اینکه مثلاً لغو هم نبینید، رفته رفته آهسته آهسته لغو هم نبینید، مثلاً سریال‌ها و آهنگ‌های آنچنانی و این‌ها آدم لغو نبیند، لغو نشنود، بعد ذائقه می‌دهد، ذائقه که بدهد شما فرض بفرمایید خودتان می‌فهمید که این آهنگ آهنگی است که انسان را دور می‌کند، این آهنگ آهنگ خوبی نیست، نه این آهنگ شنیدنش انسان را دور نمی‌کند بلکه نزدیک می‌کند ولی زیاد شنیدنش خوب نیست.

طرف همانجوری که بدنش دستش می‌آید، نفسش هم دستش می‌آید (الشَّرِيعَةُ رِيَاضَةُ النَّفْسِ) شریعت ریاضت نفس است و ریاضت نفس دارد. اینکه شما فرمودید اقدام سلیقه‌ای و این‌ها، گاهی اوقات مواظب مکاید شیطان باشید، آدم هر موقع می‌خواهد یک حرکتی انجام دهد یک وسوسه درونی ایجاد می‌شود که نکند تو داری زیاده‌روی می‌کنی؟ اصلاً تو هنوز کاری نکردی که زیاده‌روی در آن معنا داشته باشد! تا می‌خواهد انفاق کند می‌بیند که شیطان دست او را می‌کشد و نمی‌گذارد او کاری کند، به حساب اینکه اگر اینجوری باشد می‌شود زیاده‌روی، این می‌شود پررو کردن طرف مقابل، تا آدم بخواند این کار را کند که اگر کینه‌ای وجود دارد برود آن را حل کند، برود با آن طرفی که این ذهنیت را نسبت به او پیدا کرده جلسه بگذارد، اما تا او را می‌بیند می‌گوید اگر من این کار را کنم او پررو می‌شود! وگرنه شما با یک نفر مشکل پیدا کرده‌اید یک حرف و حدیثی بین شما رد و بدل شده خب بروید بنشینید و با طرف حل کنید، مثلاً آدم می‌بیند که چند نفر با یکدیگر قهرند از خانم و آقا، بعد می‌پرسید و می‌بینید که سر یک حرفی بوده که حرف بدی بوده ولی قابلیت این را داشته که بروی و با طرف جلسه بگذاری، توصیه داریم بر پررو نکردن مثلاً داریم که «رَغَبْتُكَ فِي زَاهِدٍ فَيْكَ ذُلُّ نَفْسٍ» حالا یک موقع هست شما همه‌اش می‌خواهی بر طرف رغبت کنی و او دارد بی‌رغبتی می‌کند، این ذلت نفس می‌آورد، این مال این است که شما همه‌اش مدام این کار را کردی و

او هم هی جواب نداده است، شما یک مدتی مکث می کنی باز دوباره ممکن است در یک حادثه دیگری «لَعَلَّاللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا»

یک بنده خدایی با ما مشکلی پیدا کرده بود خلاصه ما همه اش به او زنگ می زدیم، تماس تلفنی، غیر تلفنی که شما این مشکل را با ما پیدا کردی بنشینیم و حلش کنیم، او هم گفت نه شما کلاً باید بروی و عذرخواهی کنی، گفتم بالاخره من اشتباه کرده باشم شما هم اشتباه کردی، گفت نه من اصلاً اشتباه نکردم من یوسفم شما زلیخا، شما اشتباه کردی باید بروی اقدام کنی، گفتم خب می نشینیم صحبت می کنیم گفت نه! یعنی می بینید بعضی ها چنان بر خر شیطان سوار می شوند که دیگر اصلاً کوتاه نمی آیند، خب می نشینید صحبت می کنید باور می کنید، همین سیاسیون اگر می نشستند و باهم صحبت می کردند بسیاری از مسائلشان حل می شد، یعنی صحبت نمی کنند، یک کسانی این وسط هستند که آنها صحبت می کنند و من می بینم، یک آدم با تجربه ای هستم در این زمینه، می بینم که آنها به جان هم می افتند به دلیل این چهار تا آدم و علیه همدیگر توییت می زنند، یعنی کاملاً بچگانه! معلوم است واقعا تربیت نفس نشده اند یعنی آمده اند بر سر پست ها نشسته اند ولی تربیت نشده اند، کسی که تربیت شده باشد می رود به طرف می گوید شما نسبت به من مشکلی داری؟ بحثی داری؟ حرفی داری خب به خودم بگو در اتاق ما به روی شما باز است اگر مطلبی هست به من بگو؛ بعد می بینید که واقعا آن زمان هایی که از خر شیطان پایین می آیند و می نشینند با یکدیگر صحبت می کنند، انقدر مشکلاتشان حل می شود، یکسری مشکلات مبنایی بالاخره با همدیگر می ماند ولی این گونه نیست که او را امپریالیسم روزگار می داند.

من یک موقعی یک کارهایی می کردم الان هم کارم نسبت به بعضی از سیاسیون همین است، اول بهشان یک دروغ می گویم، می گویم پیش فلانی بودم چقدر از شما تعریف می کرد، بعد می گوید واقعا؟ من هم می گویم آره، بعد می گویم چقدر هم خوب است چقدر هم دوست داشت بیاید پیش شما، بعد می بینید بالاخره این ها می آیند پیش همدیگر و وقتی پیش همدیگر می نشینند می بینید که مشکشان از ۱۰۰ درصد به ۱۰ درصد تحلیل پیدا می کند. حالا فرض بفرمایید که اینان نشینند، به هرجهت آدم ها انقدر ریاضت نکشیدند و اقدام به ضد نکردند تا یک چیزی می شود (نه مادر شوهر من این شکلی است، نه آن دوست من فلان مدلی است) در صورتی که اگر بیاید بنشینید همدیگر را ببینید و با یکدیگر دست بدهید، می بینید که اشتباه فکر کرده اید، ولی باید ریاضت آن را بکشید. جزء ویژگی هایی که در صفات متقین امیرالمومنین می فرمایند این است که «إِنْ اسْتَضَعَبْتَ عَلَيْهِ نَفْسَهُ فِيمَا تَكْرَهُ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ» این از آن ریاضت های بسیار حرفه ای است که امیرالمومنین می گوید، به عبارتی این خواهش های نفس را یک مقداری می سوزاند، البته قواعد با رفق و این ها سر جای خودش به عنوان اصل حاکم هست، می فرمایند که (إِنْ اسْتَضَعَبْتَ عَلَيْهِ نَفْسَهُ فِيمَا تَكْرَهُ) در آن چیزی که کراهت دارد، نفس دارد سرسختی می کند، ممکن است شما وقتی مستقیماً می روی با او درگیر می شوی سرسختی می کند، مثلاً شما مشکل چشم دارید یا مشکل کبر دارید، مشکل حسد دارین (إِنْ اسْتَضَعَبْتَ عَلَيْهِ نَفْسَهُ فِيمَا تَكْرَهُ لَمْ) ببینید نفس دارد سرسختی می کند (لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ) آن موقع آنجایی هم که دوست دارد به او نمی دهد، خواهش است برو، در آن جاهایی هم که دوست دارد اجابت نمی کند.

مثلاً فرض بفرمایید اینجا می گوید اگر این کار را اینگونه انجام ندهید... یعنی همان چیزی که ما به عنوان جریمه از آن یاد می کنیم، منتهی به مراتب این ها دیگر اصولی است که خودتان باید مسلط شده باشید، جریمه با مجازات، مجازات با جرم یک تناسبی دارد، کما اینکه بعضی ها اگر می خواهند بچه را مجازات کنند متناسب با جرم است، اگر یک وقتی نماز شب بلند نشد و سر این سرسختی کرد، این گونه نباشد که بگوید حالا شد دیگر... این یعنی پایه پا دادن به نفس، چون نفس «امارة بالسوء» اصلاً نفس این گونه است «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» نفس با شما سرسختی می کند، این گونه نیست که بیاید با شما مذاکره کند، اگر شما با آن رفتید در فضای مذاکره نفس (امارة بالسوء) یک موقع شما نماز شب بیدار نشدید و گفتید چه حیف؛ خب این یعنی اینکه شما فن را خوردید! اینجا جایبست که شما باید بگویید، مثلاً فرض بفرمایید من حتماً قضای آن را می خوانم، یا مثلاً من به ازای اینکه این نماز شب را نخوانم یه وعده ظهر غذا نمی خورم (البته این بستگی به

شخص دارد) نه اینکه لزوماً روزه می گیرم، جریمه اینکه نماز نخوانم ظهر غذا نمی خورم، اینجوری که بشود نفس می فهمد نه قضیه جدی است، یعنی آدم در یک رینگ مبارزه قرار گرفته وگرنه همینجوری باری به هر جهت نمی شود. (إِنَّ اسْتَضْعَبْتَ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكَرَّرَ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ) خود همین جریمه های خوردن که سبک روزه است، این متدی که شما از شریعت در می آورید که می بینید روی بحث خوردن و آشامیدن کار می کند و سرمایه گذاری می کند، چون خوردن و آشامیدن و اینها جزء کارهای خیلی مورد پسند انسان است.

شما این عبارت ها را در نهج البلاغه ببینید «لَأُرْوَصَنَّ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهْتَشُ مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِ» این امیرالمومنین است دیگر، ولی شما سبک را نگاه کنید، می گویند من یکجوری به خودم ریاضت می دهم که به یک قرص نان مشتاق می شوم «وَإِئْمُ اللَّهُ يَمِينًا أَسْتَنْبِي فِيهَا بِمَشِيئَةِ اللَّهِ» و قسم می خورم که فقط یک انشاءالله می گذارم (لَأُرْوَصَنَّ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهْتَشُ مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِ إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ مَطْعُومًا) وقتی که بتوانم طعمی به دست بیاورم، به قرص نانی مشتاق می شوم «وَ تَقْنَعُ بِالْمِلْحِ مَادُومًا» و به یک نمکی به عنوان خورشت قناعت می کنم «وَ لَأَدَعَنَّ مُقْلَتِي كَعَيْنِ مَاءٍ نَصَبَ مَعِينُهَا، مُسْتَفْرِغَةً دُمُوعَهَا. أَتَمْتَلِي السَّائِمَةَ مِنْ رَغِيهَا فَتَبُزُّكَ» فضا را نگاه کنید، آیا این گوسفندهایی که سائم هستند و می روند می چرند و بعدش می گیرند «وَ تَشْبَعُ الرَّبِيضَةَ مِنْ عُشْبِهَا فَتَرِيضُ» این گله هایی که می روند می چرند این گونه باشند «وَ يَأْكُلُ عَلِيٌّ مِنْ زَادِهِ فَيَهْجَعُ؟» علی هم همین کار را بکند؟ «قَرَّتْ إِذَا عَيْنُهُ إِذَا افْتَدَى بَعْدَ السِّنِينَ الْمُتَطَاوِلَةِ بِالْبَهِيمَةِ الْهَامِلَةِ وَ السَّائِمَةِ الْمَزْعِيَّةِ.» چشم علی روشن از اینکه بعد از این (السِّنِينَ الْمُتَطَاوِلَةِ) الگوی خودش را کرده (بِالْبَهِيمَةِ الْهَامِلَةِ) به چهارپایان و چرندگان و در دشت ها. من چنین با خودم می کنم که خلاصه (تَهْتَشُ مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِ) می خواهم عرض کنم حتی این ریاضت های غیر از خوردن و آشامیدن، از این جنس است که شما بیاید و توضیح دهید، چون خیلی وقت ها در این دولتمردان توضیح دادن یک حدی به آدم فشار می آورد. حالا مثلاً می گوید ما داریم این گونه زحمت می کشیم و اینجوری برای ما توییت می دهند، حالا برویم توضیح هم بدهیم؟ خود این توضیح دادن ریاضت است، خیلی از این ریاضت ها خوردنی و آشامیدنی نیست، تو کجا می نشینی، کجا نمی نشینی، چگونه تحویل می گیرند، چگونه تحویل نمی گیرند همه اینها ریاضت است.

در آن نامه ای که برای مالک نوشتند دارد «إِنْ ظَنَنْتِ الرَّعِيَّةُ بِكَ خَيْفًا» اگر گمان کردی که رعیت دارند به تو ظلم می کنند، یا رعیت چنین گمانی کردند که تو داری ظلم می کنی (وَإِنْ ظَنَنْتِ الرَّعِيَّةُ بِكَ خَيْفًا فَأَصْحِرْ لَهُمْ بَعْدَ رِكَ) این را یک مقداری توضیح بده و شفاف کن که یکی از موارد مهم شفافیت همین است، شما در روندها و همه اینها بایستید برای مردم توضیح دهید (وَإِنْ ظَنَنْتِ الرَّعِيَّةُ بِكَ خَيْفًا فَأَصْحِرْ لَهُمْ بَعْدَ رِكَ) عذر خودت را بگو «وَاعْدِلْ عَنكَ ظُنُونَهُمْ بِاصْحَارِكَ» گمان آنها را از خودت با این شفاف کردن و توضیح دادن بردار، ببینید این همان چیزی است که من بارها عرض می کنم، شما یک دفعه (شفافیت در رأی) این کاری را انجام نمی دهد، یک بسته ای است آدمها باید بتوانند حرف های خودشان را توضیح دهند و بقیه توضیحات آنها را گوش کنند، نه اینکه چنان بر سر و کله طرف می ریزند که طرف اصلاً خفه می شود و نمی تواند توضیح دهد «وَ رِفْقًا مِنْكَ بِرَعِيَّتِكَ، وَاعْدَارًا تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ» در اینها ریاضتی هست از جانب خودت به خودت، وقتی که شما داری عذر را توضیح می دهی که چرا این گونه شد، چرا اشتباه شد، دیدهای دیگر الان کسی کلاً نمی آید توضیح دهد، می دانید چرا؟ چون کار خیلی سخت و ریاضتی ای است، این کار که بیاید توضیح دهد، عذرخواهی کند و بگوید اینجوری شد اونجوری شد، اگر دلار گران شد ما این کار را کردیم، اشتباه کردیم یا اشتباه نکردیم... کسی توضیح نمی دهد گردن هم نمی گیرد، این نکته شفافیت ساختاری است.

من یک بار عرض کردم خود امیرالمومنین در نامه ۳۱ به حضرت امام حسن مجتبی (ع) می گوید تو «وَاجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلًا» که اینها «أَلَا يَتَوَا كَلُوا» هر انسانی باید یک شرح وظایفی داشته باشد که گردن دیگری نیندازد، این می شود شفافیت در مسئولیت! این همان چیز نیست که به جهت ساختاری یکجوری است که کسی می تواند گردن نگیرد، شما چه در مسائل کلی مثل فرهنگ و اقتصاد، چه در مسائل جزئی مثل خودرو و آلودگی و اینها همه می توانند گردن نگیرند (وَاجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلًا تَأْخُذُهُ بِهِ) هر کسی یک چیزی دارد که تو به آن طرف می گیری «فَإِنَّهُ آخِرَى أَلَا يَتَوَا كَلُوا فِي خَدَمَتِكَ»

این گونه شایسته می‌شوی که تو اکل نکنند روی همدیگر، همه‌اش سر ریز نکنند به همدیگر، یک نفر بگوید کار این دستگاه بود یک نفر بگوید کار آن دستگاه بود، الان نه مسئله فرهنگ را وزارت فرهنگ به عهده می‌گیرد، نه سازمان تبلیغات به عهده می‌گیرد، نه دفتر تبلیغات به عهده می‌گیرد، نه وزارت آموزش و پرورش به عهده می‌گیرد، نه هیچکس... ببینید این ریاضت است که یک مدیری بیاید توضیح دهد بگوید اینجا اشتباه شد بخاطر اینکه من اشتباه کردم! یا نه من اشتباه نکردم شرایط جهانی اینجوری شد، ولی می‌بینید که کسی گردن نمی‌گیرد و توضیح هم نمی‌دهد، حتی آن‌هایی که می‌گویند سخنگوی قوه مجریه است، قوه مقننه است، گردن نمی‌گیرند، یک جوری قضیه را می‌پیچانند که این‌ها هم می‌شود جزء ریاضت‌های آدم، اصلاً این به عنوان ریاضت آمده که این کار را بکنید در آن ریاضت است «فَإِنَّ فِي ذَلِكَ رِيَاضَةً لِّنَفْسِكَ، وَرَفْقًا لِّمَنكَ بِرِعِيَّتِكَ»

از آن طرف هم یک رفیق و مدارایی است با رعیت (وَإِعْذَارًا تَبَلُّغٌ بِهِ حَاجَتِكَ) یک عذرخواهی و عذر آوردنی است که داری در آن حاجت را می‌گویی، در آن مقدار حاجت داری عذرخواهی خودت را می‌کنی، حالا این نکته‌ای که در بحث ریاضت است، ریاضت باید بر آدم تمرین داشته باشد، از موارد خیلی آهسته و آرام، اینکه من عرض می‌کنم متد، ببینید شما می‌خواهید جلوی خودتان را در خلاف بگیرید باید جلوی چشمتان را بگیرید اینکه دارد «قُلْ لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوْا مِنْ أَبْصَرِهِمْ وَيَحْفَظُوْا فُرُوجَهُمْ» حالا می‌خواهی جلوی چشمتان را بگیرید باید یک روز جلوی چشمتان را بگیرید، بایدی است، باید است با جریمه، بعد این را می‌کنید دو روز بعد می‌کنید سه روز بعد این وسط گاف می‌دهید بعد جریمه‌اش را می‌پردازید و از این چیزها؛ این می‌شود نفس (کندر) باید در آتش ریاضت بسوزد، نفس اماره باید یک جوری بشود که ببیند شما اصلاً گوش نمی‌کنید به این فضا، این می‌شود اقدام به ضد یعنی تا می‌خواهد حرف بزند که با فلانی قهر کن جلسه فلانی را نرو و... شما می‌روید، بعد می‌بینید اصلاً حرف زدن با این آدم فایده ندارد، دیدید بعضی وقت‌ها بعضی‌ها هستند می‌خواهند آدم را ارشاد کنند، بعد می‌بینند گوش نمی‌کنید و فایده ندارد و دیگر با آدم حرف نمی‌زنند، اینکه به این نقطه برسد که بگوید دیگر فایده ندارد و نفس اماره بسوزد، و البته ذراتی باقی می‌ماند، آدم باید این را بفهمد، حتی بسوزد هم کندر تماماً بخار نمی‌شود ذراتی باقی می‌ماند که رفته رفته باید «كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ» خدا باید از دل انسان ببرد.

ولی شما این کار را بکنید مثلاً با کسی که با شما «صِلْ مَنْ قَطَعَكَ» این‌ها اوج ریاضت است، با کسی که با شما قطع کرده شما خودت وصل کن، این در آتش ریاضت آدم را می‌سوزاند و باید این کار را بکنید، متد آن را از شریعت در می‌آورید، از الان هم نمی‌گویید نه من اگر این کار را بکنم اینجوری می‌شود، نه شما این کار را بکنید خدا هم اشتباهات شما را جبران می‌کند و بهتان نشان می‌دهد که یک جاهایی آدم به خودش سخت‌گیری الکی می‌کند، بله این‌ها در خوردن است، در خوابیدن است، در نماز شب خواندن است، در چشم است، بعد متد آن برایش در می‌آید، یواش یواش حتی ممکن است علاقه‌اش کم شود و حتی صحنه‌های اینجوری ببیند، داستان‌های اینجوری بخواند، موسیقی فلان جور گوش دهد، نسبت به این‌ها علاقه‌اش کم می‌شود. یک نکته دیگر هم اینکه شنیدن‌های زیاد و عمل نکردن هم خودش یک مشکل است، این را هم در نظر داشته باشید، کلاً بعضی از ما با شنیدن حال می‌کنیم، بالاخره آن عمل صالح و عمل متناسب با شنیده انسان، شما مثلاً یک جریمه اینجوری بگذارید که اگر من نماز شب بلند نشدم آن روز ظهر غذا نمی‌خورم یا نصف غذا می‌خورم یا هرچی، این را بگذارید یواش یواش متد آن دستتان می‌آید.